

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

Handwritten marginal notes on the left side, including the word "FATE" and "FATE" written vertically.

Central circular emblem containing the text: "احسن التكميل" (The Best Completion), "احسن التوفي" (The Best Reward), and "احسن التفسير" (The Best Interpretation). The emblem is surrounded by decorative flourishes and smaller text.

5610

در مطبع سہما چار ممبئی ۵۹ بطبع و اردو

لئلا يكون للناس حجة بعد الرسل على الله و جعلنا أممًا  
شهادة على الناس يوم يبعث كل أمة للقضاء عند الله و ذكرنا  
فيه و وصوله محمد المختار من بين أنبياء الله و المنتخب من بين  
رسل الله و أحبهم إلى الله و أقرهم لفي لدهم الله و  
فاشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله  
فمن من بالله و من من بجميع انبيائه و رسوله فهو مني و من  
خسر ما محمد رسول الله و نصلي عليه فخصنا و  
عليهم عونا و على الهم و اصحابهم و تابعيهم و تابعيهم  
و تابعيهم باحسان تقربا إلى الله و خصنا لفي لدهم  
الله اما بعد قوله بسیار که درین زمان در کسب و حرمت  
نزد و رات که در ظاهر بخار است محرام از مسلمانان منسوب با تجاوز عطا  
و اولیا و کرام میباشد تو غل بسیار میکند و ندو و اکثر مسلمانان برین نسبت  
نظاره می کنند شکر می نمودند و حال آنکه عمارت محرام از زمره اهل اسلام  
مازل بر بنی اسلام تقرضه ظاهر است با هم می کرد که الا ستم نم بعد و لا علی  
ازین سبب بسیاری از مسلمانان منجر شده از خیر است محروم ماندند لهذا این

راجی از غنیمت اصفی خلیل الرحمن بن محمد عرفان الیوسفی المصطفی ابادی حقه الله تعالی  
بخطه محلی یوم التصادی باعث استمداد بسیار می از مسلمانان و زمره مخلصان  
خواست که مشور خبند در قید تحریر آرد که تحریر عوام دفع شود و طریق خیر است در مسلمانان  
جاری نماید این راجی بل این سینه که یکپاره رود و صد پنجاه و چهار است بهشت  
سال جز صد این سینه را بپزد و چند سال دیگر در قید کبر آرد و نود و نسی که اکثر متوعلان  
عبارت تعبیر فتح العویر را سید میگردند در آن نوستن سابق تحقیق و عقیده عبارت  
تعبیر فتح العویر تصحیح کرده شده بود بلکه گفتار تلویح و در ذرات اتفاق افتاده بود و هنوز استم  
که اس سینه را با افراد میان نمایم و عبارات تعبیر فتح العویر حقا حقا محسن بنام  
و اجماع حقیق مسطر و متن باشد همان کنم و چون که اس رساله منتمل در تحمیل مند و رات که  
مسوب نام اولیا کرام است و دافع رعم متوعلان در تفسیر ما اهل به بغیر الله بود  
موسوم تجلیل ما احل الله فی تعبیر ما اهل بغیر الله گفت و ما تو فی شی الا ما الله علیه تو کلت  
و هر حسبی و نسیم الوکیل فاقول و با الله التوفیق مند و رات که سام اولیا الله اکبر  
منسوب میکنند چنانچه میگویند که این گاو نیار جلان زرد است یا سید در زمان  
زرد چون لوت است و حج با م خدا ذکر کرده شود و در حج مسلمان باشد جلالت است  
در در راه را در میان در شرک نمیشود چنانچه متوعلان بر بسیم میسند زمر که سید در

که اضافه آن بنام غیر خدا کرده شده است که اولیا و کرام هستند که مخصوص و نادر  
 باین نذر تقرب بغير خدا است پس نادر با این نذر شکر میشود و اگر مقصود  
 وی تقرب بخدا است جل و علا و تجسیدن ثوابی که از تقرب بخدای تعالی  
 حاصل می آید بزرگان پس این شکر نیست و جایز است و معنی حقیقی اضافه  
 نذرد و یکی نذر بنام مضاف الیه است که آن شکر است اگر مضاف الیه  
 غیر خدا باشد و احتمال دارد که این اضافه مجازی باشد لادنی بلا بسبب یعنی  
 بلا بسبب تجسیدن ثواب برای مضاف الیه و نذر کردن را اولی است بسیار  
 هستند و مقصود بر متبذوره نذر جنانچه در بخت اسناد خبری از علم معانی مقرر شده  
 که در لفظ ملامت شتی بسوی فاعل در فعل معلوم و بسوی مفعول مالم یسئم فاعله  
 در فعل مجهول و نسبت فعل معلوم بسوی فاعل و فعل مجهول بسوی مفعول مالم یسئم فاعله  
 حقیقت است نسبت بسوی ملامت غیر این و مجاز است از اینجا تفصیل باید طلبید و  
 مثال اضافه لادنی ملامت کوکب آخر قاری آرد خرقه لقب زنی است  
 بحق و خرق حق را میگویند و مراد از کوکب آخر قاری اسم است او اسمی است کوکب  
 یعنی اسمی بسوی خرقه را باین ملامت است که خرقه از جهت حق و ندادن شکر از  
 آمدن زبانه سر برای باز چه برای برسد ریسمان مشغول شود و قیاس که

سهیل طلوع میکرد و سهیل شروع میشد بر رسیدن تنول میشد و از قبه رسیدن  
 ابرسه برای شنایی در رسیدن زمان خوشان میگفت که همراه ابرسه  
 تنول شود ازین مهلت اوقات کوکب بان زن میکردند و لقب وی خرقا

ساخته چنانچه شاعر گوید

اذا الكوكب المحرقاء لاج بسحره به سميل اذا عنت غزلها في العليب

عجایز کثر در کلام و کلام مقصور در حقیقت نه و در قرآن مجید بسیار واقع است چنانچه

در تفسیر آورده و هوای المجاز التعلی فی القرآن کثیره از قوانین مقررده است و بعضی

علماء اصول تعریح را کثرتیه مجاز کرده و گفته اند اکثر اللغه مجاز از قوانین مقررده است

در عدم نقده و سالی و بیان که کلام عاقل را مهیا کن بر صحت حمل باید نمود خصوصاً

کلام سلامت که مهیا کن روحی حمل باید نمود که موافق ملت اسلام باشند از

وجهی که مخالف دین اسلام است اگر چه معنی حقیقی باشد و باعتبار اصل وضع

لفظ ظاهر و متبادر باشد که ظاهر اسلام شکلم دفع این اراده ظاهر دفع میکند

و همین است معنی الاسلام بیلو و لایق لند اعلمه اگر ام بر موده اند لایق بکفر مسلم

امن حمل کلامه علی محل حسن او کلان فی تفسیره خلافست و لو کان روایت  
 ضعیفه بیاحزوه فی التجره و عراه فی الاشبهه الی البیضری و فی الدرر و غیره ادا  
 چنانچه در این کلمه بزبان مرادند چنانچه در تفسیر عزیز در تفسیر سلیمان آورده اند

بنا اوقات کوکب که در زمان سهیل طلوع میکرد و سهیل شروع میشد بر رسیدن تنول میشد و از قبه رسیدن ابرسه برای شنایی در رسیدن زمان خوشان میگفت که همراه ابرسه تنول شود ازین مهلت اوقات کوکب بان زن میکردند و لقب وی خرقا ساخته چنانچه شاعر گوید اذا الكوكب المحرقاء لاج بسحره به سميل اذا عنت غزلها في العليب عجایز کثر در کلام و کلام مقصور در حقیقت نه و در قرآن مجید بسیار واقع است چنانچه در تفسیر آورده و هوای المجاز التعلی فی القرآن کثیره از قوانین مقررده است و بعضی علماء اصول تعریح را کثرتیه مجاز کرده و گفته اند اکثر اللغه مجاز از قوانین مقررده است در عدم نقده و سالی و بیان که کلام عاقل را مهیا کن بر صحت حمل باید نمود خصوصاً کلام سلامت که مهیا کن روحی حمل باید نمود که موافق ملت اسلام باشند از وجهی که مخالف دین اسلام است اگر چه معنی حقیقی باشد و باعتبار اصل وضع لفظ ظاهر و متبادر باشد که ظاهر اسلام شکلم دفع این اراده ظاهر دفع میکند و همین است معنی الاسلام بیلو و لایق لند اعلمه اگر ام بر موده اند لایق بکفر مسلم امن حمل کلامه علی محل حسن او کلان فی تفسیره خلافست و لو کان روایت ضعیفه بیاحزوه فی التجره و عراه فی الاشبهه الی البیضری و فی الدرر و غیره ادا چنانچه در این کلمه بزبان مرادند چنانچه در تفسیر عزیز در تفسیر سلیمان آورده اند

کتاب  
کتابان فی المسئله وجهه وحب الکفر وواحد مینه فی المفتی المیل لما یمنه لویسته ذلک  
والله ینفقه محل المفتی خلافه کذا فی البدیه الخیار اگر برای فهمانیدن عوام بگوید که مراد  
ازین اصناف مندور بسوی اولیاء کرام ثواب بخشدین برای اولیاء است نه  
اینکه نذر بنام اولیاء است و اولیاء مندور که هستند که این شرک است  
این چنین اعتقاد نباید ساخت و احتیاط درین است که گفته شود که مندور بنام خدا  
است و ثواب آن برای اولیاء و اجتناب از اضافت مندور بسوی غیر خدا پس  
این طور فهمانیدن موعظه است و نصیحت در حق عوام سلیمانان و این هرگز روا نیست  
که از عوام بپرسد که مراد شما کدام است که عوام از جهت نادانی و غلبه جهل شایع  
که بیان مراد بوجهی کنند که آن شرک است پس این پرسیدن سبب شرک  
و کفر عوام میگرداند و کلاً این پرسیدن از عوام هرگز روا نیست بلکه عوام را  
بیان باید کرد که مراد شما آن وجه است که اولیاء مندورند و آن کفر است  
یا مراد شما آن وجه است که مندورند و آن وجه است و اضافت بسوی  
اولیاء برای بخشیدن ثواب است بار و احیاک او شان که این ایمان  
است اگر او بگوید که مراد ما وجه اولیاء است پس او شرک است و اگر گوید که  
مراد ما وجه دوم است که آن ایمان است و میباید دانست که هر چه کفر را راده کنیم

پس و مؤمن است از این تحقیق ثابت شد که نذر اولیا و بزبان مسلمانان  
 مأول است بنذر الله نظر الی ظاهر حال المسلم و چون از مسلمان  
 مدکر نام خدا بچ کند آن مذبح حلال طیب است سوال نذر اولیا و بزبان کلمه  
 گویمان اسلام نظر بظاهر اسلام او شان مأول بنذر الله است چنانچه  
 گذشت آیا نیز مأول بودن این نذر و محمول حقیقه بر نذر اولیا شدن هم  
 دارد و یا نه جواب تاویل نذر اولیا و بنذر الله بر عایت ظاهر حال اسلام  
 تاویل بود اگر فرقه قطیبه حالیه یا متعالیه قائم شود که مراد نذر اولیا است حقیقه  
 نه مأول سدر الله چنانچه معنای ظاهر اسلام بود بلکه محض ظاهر است  
 تیسر الا نه باطنی و نذر بر مقتضای حقیقی اصناف است نه مأول با صفت  
 مجاری لا قوی ملاسه چنانچه ناذر و کبود که مراکار باولیا است و نذر اولیا  
 که میکنم محض برای تقرب باولیا و میکنم و پیوستگی باین نذر باولیا و حاصل  
 میکنم و بعضی حاجت خود بر گاه اولیا و میسازم و با الله تعالی مناسبت  
 عرض حاجت ندارم و اولیا از جهت پیوستگی با این چنین نذر که بر گاه  
 اوستان حاصل کرده ام و تهنیت او شان این اسباب فائز شده ام و  
 حاجت با بر گاه فی حل و عملاً نموده کار و بوائی حاجت نازد در گاه حق جل و علا

خواهند ساخت یا بگوید وقت حاجت که ای اولیا کرام که من نذر و نذیر شما بجا  
 می آرم و شما حاجت را برکاه حق جل و علا عرض نمی کنید پس آن نذر ما اول نذر  
 نیست بلکه این شرک حقیقی است صریحاً و از این طریق نذر شرک حقیقی  
 است مَا نَقِدُهُمْ إِلَّا لِيَقْرَأُوا بِاللَّهِ وَيَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ  
 اللَّهُ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَيَقُولُوا هَذَا شَفَعُوْنَا عِنْدَ اللَّهِ  
 سوال نذر اولیا که ما اول نذر شده نیست چه حکم دارد اگر طعام است باین طرز نذر کردن  
 حرام میگرداند یا نه و اگر حیوان است مانند گاو و گوسفند چون زنج بزرگ اسم الله کرده  
 شود حلال است یا حرام جواب تند و زود خواه طعام باشد خواه حیوان بنذر کردن بنام  
 غیر الله هرگز حرام نمیشود چرا که نذر غیر خدا هرگز صحیح نیست و لازم نمی شود بر ناذر و ناذران  
 پس آن نذر و بر بلیک طلب باقی است و مملوک نذیر که نمیکرد و در هیچ خشت در  
 نذر در باین نذر پیدا نمیشود بلکه خشت مقصور بر ناذر است ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ  
 تَقُولَاتٍ شُرَكَاءَ حَقِيقَتِي نَذِيرٌ مِمَّنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شِرْكٌ لَئِنْ لَمْ يَنْزِلْ اللَّهُ بِهِمْ مِنْ سَمَاءٍ  
 فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالَ قُلِ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَنُونَ وَرَبُّكُمْ  
 فَرُودَةٌ وَلَا تَقُولُوا لِمَا كَتَبْنَا لَكُمُ الْكُذْبَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ وَهَذَا حَرَامٌ



لعنتوا على الله الكذبان الذين يعزرون على الله الكذبان لا يقان  
متاع قليل ولحم عذات اليم وباقية اكرن ودرود كفتن كفتن غنه مدك بمنسودك  
بايل معتزى ودرود نكرويس كرد و كفتن عه رصعت نفس الامر ما است حواه حاكي  
معتزى و كهد و در كجابت نكرويس و صادق قل من حرم نريسة الله النى  
اخرج لعبادى و الطيب من الرق تحليل و تحريم خاصه الله برورد كار است  
و اعتقاد تحميس و تحريم و غير حد اهل و اعتقاد الوهبة است و خبره ان باب متوفى  
سیرام الله الواحد القهار ما تعبدون من دونه الا اسماء  
يستثنى هانم و اناؤكم ما انزل الله لها من سلطان ان الحكم الا  
لله امر الانفسد و الا اناه و لك الذب القيم و لكن انزال الناس للاسليم  
تركا كه بدر بر الله تعالى تا ويل باطل و باجرا است و حرفه تقول معصم و سدور  
رنگ و دريت اكر ان مندر و طعام است باذن مالك خوردن ان حلال نشي  
تبه مالك كه ما در سدرا باطل است در سلطان در و عدم وى بطرق در و درون شبه  
در سلطان حرام است چرا كه متضمن بشي و تقرب در باطل است كه ان شرك تقرب  
و معدن شرك شركه است . انكه آيى طعام فى نفع حرام كرو باين در  
ماطل ما سد سرير و اس سلب من اعتد تقبيل رايد زامين خواهد آيت الله

و اگر آن سزور حیوان است چون ذبح کرده شود بزرگ نام خواهد پس و علاح حال  
فی ذاته میشود نه مردار فی نفسه لیکن چون که باقی بر خاک نازد است پس  
حال وی حال طعام سزور است کما عرفت انفاً بآیه بسیاری از مردمان  
میگویند که سزور بنام اولیا و مردگان از قسم آیه است به لغیر آیه است  
و ذبح کردن بزرگ نام خدا حلال نمیشود و چهارست تفسیر عزیز است سزور خودی  
که جناب مولانا عبد الوهید صاحب در تفسیر فتح العزیز فرموده و ما آیه ای می بیند که  
آن جانور که آواز آورده و شهره داده شده در حق آن جانور که لغیر آیه معنی  
برای غیر خداست خواه غیرت باشد یا روحی خبیث که بطریق بیگانه نام او  
بر بند و خواه ضعیف یا سلطان خانه یا سیرای که بدون دادن جانور آنرا اسکند  
انجاد است بر دلم شود یا توب که روانه کردن بند و خواه سیری یا تمیزی را  
باین وضع جانوری زنده مقرر کرده دهند که این همه حرام است و در حدیث  
صحیح وارد است که در ذبح لغیر آیه یعنی بزرگ جانور تقیه سبب لغیر خدا  
نماید مومن است و خواه در وقت ذبح نام خدا ببرد و یا نه زیرا که حیوان  
داد که این جانور را می نماند پس بزرگ نام خدا و تقیه ذبح فایده ندارد و این  
سزور بآن غیرت و خبیثی در روئید است که زیاد از حد سزور است

در او مردار بی درک نام خدا جان داده است و جان این جانور را از آن غیر خدا  
 برآورد و گشته اند و آن عین شرک است و هر گاه که این خبث در روح  
 است کرد و دیگر در کلام خدا حاصل نمیشود مانند سنگ و خاک اگر بنام خدا  
 مدح نمود حلال نمیکرد و در گذشته این مسئله آنست که جان را برای غیر  
 جان اقرس مبارک کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات و  
 دیگر اموات را نیز هر چه را در تقرب بمراسد دادن حرام و شرک است  
 اما ثواب چیزی تا آنکه عاید بپسندیده میشود از آن غیر ساحقین جایز است زیرا که  
 این را رسد که ثواب عمل خود را بعبودیت جناب میسرسد که مال خود را  
 میبرد بدو جان جانور منوک آدمی نیست تا او را کسی نتواند بختید و منبر دادن  
 مال مابین جهت مستوجب ثواب است که او میان بومی منتفع میشوند چون  
 مردمان از غارت این جهان قائل انتفاع بعین مال نمانده اند طریق نفع رساید  
 ماهار رسوخ چنین قرار است که ثواب اموات را که بستحقان برسانند  
 مانها عاید بسیار بدو جان جانور اصلا قائل انتفاع آدمی نیست در زندگی پس در ملک  
 نیز قائل انتفاع نباشد آدمی صحیحیه از طرف مرده کردن در حدیث صحیح آمده است  
 لکن معین و همین است که دادن جان برای خدا ثوابی که دارد برای آن مرده

بخشید و شونده آنکه فوج برای مرده کرده آید و بعضی جمال مسدین و بین مقام روحی  
یکتد و میگویند که گوشت را بخت نام مرد دادن باشد جایز است و مانند از فوج  
کردن جانور نام آن مرده همین قدر قصد نمایم برای فهمیدن ایشان بکنند  
کافی است که ایشان باید گفت که کما که شما فوج کردن جانور نام غیر خدا بکنید  
اگر عرض آن جانور گوشت همین مقدار خیره و بخته بفقیر آنچه انیدن در دهن شما  
آن نذرا و ایشود و ایانه اگر میشود راست میگویند که مقصود شما از فوج غیر از گوشت  
خورانیدن برای ثواب آن مرده نبود و الا تقرب بدیج او کرده آید و شکر  
صحیح لازم می آید و در این مفظ اهل که در چهار بار از قرآن مجید وارود شده مانا باید کرد  
که ما اهل به بغیر الله فرموده اند نه ما فوج باسم غیر الله پس فوج کردن نام جدا  
هر ایشهره دادن و آواز بر آوردن بانه فلانی کا و برای فلانی میکند فایده  
نیکنند و گوشت آن جانور حیوان نمیکرد و اهل را بر فوج حمل کردن خلاف لغت  
و عرف است هرگز اهل در لغت عرب و عرف آن و یاد آن وقت  
معنی فوج کردن نیامده و به هیچ شعر و هیچ عبارست بلکه اهل در لغت معنی پسند  
کردن آواز و شهره دادن است چنانچه اهل اهل و اهل طعمی نوله  
و اسلان یعنی مبیح و غیر ذلک مستعمل است و اگر کسی گوید که آنست که بر مرکز

معنی بخت شد فهمیده نخواهد شد و نیز اگر اصل را بر تو جمع حمل کرد و شود پس فوج لغز است مراد از فوج  
فوج است غمخیزان که با نجات پیدا شود و تا در مای این مردم حاصل شود پس در این عبارت  
اهل را بمعنی فوج گرفتن باز لغز شد را بجای با سبب غمخیزان ساختن تریب تجرید کلام  
البی برسد در تفسیرش پوری میگوید اجمع للعلماء لوان سلف فوج ذیة و قصد بیخها المور  
الی غیره صارت فرزند او و بیخه بیخه تریب تریب تریب در کافران در جابلیت در وقت آمدن از  
خانه در راه بنام تیان آواز میکردند و چون بکه معظمه میرسیدند طواف خانه کعبه می نمودند  
حرف ایشان بجا نخواستند که از ایشان مقبول نبود و لهذا حکم شده که فلا یقرأوا الا بحی  
انهم بعدنا هم هذا البس در اینجا نیز چون آواز بر آوردند و شهره دادند که این جانور  
از طایفه است و بنام او است و رای او میکنم و در وقت فوج بنام خدا فوج گنایندن اصلا کلام  
ترتیب یکتا شد و بر سرش است که نزد حوام طریق ذبح جانور بهر گونه که مقرر است  
تعیین است برای رسانیدن جان جانور را می پر که منظر باشد جانچه فاکه و قش در در  
خواندن طریق تعیین است برای رسانیدن تا گولات و مشروبات بار و اوج خواجه  
بقصد رسانیدن ثواب بان ارواح نمایند یا بقصد تقرب و دفع رنج و جاپرسی و قی  
اری ذکر نام خدا بر آن جانور وقتی فایده میدهد که قصد تقرب بفرخوار از اول دور کرده  
و خلاف این شهره و آواز نگیرد و هر که مال از این کار برکشتم اتمی مخفی نماید که مراد از ما  
ابلی

اهل بلیغ الله مذکور نام غیر خداست بموجب کتب تفاسیر خاتمه مفصلاً در ایات  
ان داشته تاملی و تفسیر آن با دوازده آورده شده برای غیر خدا اگر چه در وقت ذبح نام خدا  
گرفته مخالف کتب تفاسیر است و آنکه گفته که چون مشرب و دانند که این جانور را کافران  
بذکر نام خدا وقت ذبح حلال نمیشود و مانند سگ و خوک که بویخ کف احتلال نمیکرد و نجس نمائند  
قرار دادن جانور را بنام غیر خدا هرگز غیرتی نیست بلکه این تقوی باطل است و اقرار خدا  
قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون پس این اقرار چگونه صورت  
در این جانور کرده و بذکر نام خدا در وقت ذبح از رسم صحیح الاسلام که اهل بیت و حج دارد  
بشرط ذبح بقانون شرع بذکر خالص نام خدا عزوجل حلال نشود و طرفه باجری است  
که نام غیر خدا که قبل از وقت ذبح مدتها در دیر جانور گفته شده بود همان طوری آن جانور بنام غیر خدا  
گشت و هرگز بذکر نام خدا از کدام کس بجز اصدق و اخلاص و مجال اسلام و ایمان بنام  
خدا نشود و اجماع است و تنصیف نصیر قطعیه از آیات و احادیث بر آنست که اگر  
بذکر نام خدا اذنی پیش و پس از وقت ذبح باشد بقدریکه تغییر بحسب ذبح بان نشود خواه ذبح  
تحقیقاً نام خدا بر زبان گرفته باشد خواه در کتب است تمام ملت توحید کجی ذکر خدا بنام  
مجتهدین بان رفت هرگز موجب حلال نمیشود با وجود آنکه نام خدا حق است جانور مخلوق وی و او  
اقرب است بهر شیئی از جنس الوریث و این من شیئی الا لیسجد با اعتبار طبیعت و خلقت

غیر از تعالی هیچ چیز باین مقام نیست بلکه نجیب او تعالی غائی و مضمحل است کل شیء حالکت  
 اولی وجه ۹ و از قیوم بهر شیء است و غیر از وی قائم بود انصاف قائم علی کل نفس  
 بنا کسبت و جعلوا الله شرکاء بس قول بقیام ذکر نام باطل بر جانور و عدم بقیام ذکر نام  
 حق بروی قول باطل است زحق و قلی جاء الحق و فزحق الباطل ان الباطل کان  
 زهو قارانه گفته که چون جانور منسوب بغیر خدا گشت غیبت در وی زیاده از غیبت  
 مردار پیدا گشت زیرا که مردار آه این کلام محل نظر است و تعدیل و محالست که مردار از گشتن  
 در این قولی که جان این جانور را از ان غیر خدا قرار داده گشته اند یا گشتن بی ذکر نام خدا  
 مراد است یا گشتن ب ذکر نام خدا اگر مراد شق اول است پس این جانور مذکور ب ذکر نام خدا  
 نه آنکه ذکر نام خدا بروی فایده کرد و دعوی این بوده آن و اگر مراد شق ثانی است پس تقریر بطلان  
 جنان میشود که جان این جانور را از ان غیر خدا قرار داده ب ذکر نام خدا گشته اند و آن عین  
 شرک است و موجب غیبت لغیبت است چنانچه یک و حرکت و چونکه این غیبت در وی بیشتر  
 کرد و دیگر ب ذکر نام خدا هر که حلال میشود مانند یک و حرکت در این تقریر نظر است اما اولی پس  
 بودن آن عین شرک موجب غیبت در شرک میشود که هر دو حرف باین شرک است ایما  
 لشرکین نجس نه در طبیعت که الله تعالی بر این بنده کان خود آفریده که اعتقاد این از اتباع  
 مطرات الشیطان است چنانچه معتقد است با لیا الناس کلهم ائمانی الارض حلالا علیها

بعد از ذکر نام غیر خدا گفته شده است که آن شرک است و مردار عاری از شرک و توحید است  
 و این مقول شرک است و آن مقول عاری از شرک و توحید و مقول شرک آنست است  
 از مقول غیر شرک اگر چه این هم خبیث است از جهت نبودن این مقول منوجه چنانچه  
 مقول شرک او زیاد است دارد بر این از جهت بودن او مقول شرک نه این نهاد  
 خبیث و هر اخب پس بدون ما اهل غیر الله اخب از مردار بی اینکه ما اهل غیر الله را  
 تقصیر بدو عروج تمام غیر خدا کرده شود صورت نمی مند و فایده مخفی نماید که اول این کلام منتهی  
 با خبر در اول صریح است بدون حرمت اهل غیر الله فرق از حرمت سینه که حرام لعنیه است  
 و مانند شک و شک که حرام لعنیه است با ضرورت اهل غیر الله حرام لعنیه شد و آخر کلام  
 مشتمل بر اینکه ما اهل غیر الله حرام لعنیه است از جهت اهل الله مشهوره و اذن بنام غیر خدا  
 اگر از این مشهوره باز کرد و آنوقت ذکر نام خدا احلال میشود و آنکه گفته که جان جانور مملوک  
 آدمی نیست تا او را کسی بتراند بخشید مخفی نماید که آدمی مالک جانور زنده است چنانچه جانور مملوک را او را  
 را بخشید جانور زنده در شریعت میرسد پس معلوم شد که آدمی مالک جانور است نمی بینی که تعیناً  
 که حیث تصرف و ولایت است در مملوک و این در جانور زنده متحقق است ولی تواند که جانور زنده را  
 هلاک سازد یا زنده برادر یا کسی بخشد و این همه آیه صحت تصرف است در جانور که مشتمل بر  
 جانور میشود و بعضی بسیاری از امتغای جانور از جان وی هستند چنانچه سواری و برادر است



در شش ماه و محل زندین لایه است که شکر با محل عشق حی است پس محل رقیق نیز خرمی شود و این را حیوة  
پس محل عشق در رقیق در و نشد تا نه صفنان بختی بها الایسا که انی النهایه و این تصحیح است  
بخوبی رقیق نفس انسان نه در بدن و حاله اندام هیچ بین کثیر جایز نشد چه که نفس آدمی که به شرف مخلوق است  
است و از جهت کثرت و جریان کثرت مجری انعام آن لنگا کالانعام بل هم اضل مملوک کرد و پس  
جان انعام حقیقی که قهر بانوران نه چگونه مملوک است خواه شد و هر گاه مملوک است شد مملوک کتبه جان جانور  
روایات و بر همین پس آدمی تواند که جانور را زنده بکند بخشیرا برای ضد البقیع بدید یا زنده اولیا  
کنند پس مثنی که این خبر برای خداست و معناست و ثوابت ای اولیا و جنانچه در ماکولات و  
مشروبات و دیگر اموال پس تفرقه بیان جانور و دیگر اموال تحکم است لیکن چون جانور زنده  
را زنده نشد تا کند حشره یا تا ویلا اگر آن جانور موضوع برای خوردن گوشت است آنرا زنده  
عقرا و بدید یا کوچک کرده و نه آنکه کوچک کرده بفقرا و خورا که خورند بفقرا و اباحت است بفقرا  
نه تملیک و اباحت در ملک خود میباشد و این جانور زنده که تکرار کرده شد و اباحت التملیک بفقرا  
اینست و اباحت خوردن تملیک کول حاصل میشود چرا که در صورت اباحت وقوع اکل فقیر  
بر ملک مستحب میباشد نه بر ملک اکل و در صورت تملیک وقوع اکل فقیر در ملک خود میباشد نه بر  
ملک مملوک جنانچه در علم اصول مقررت پس شایع علیه در صورت فقیر حیوان زنده بانسوخ  
خورانیدن گوشت بختی در خانه خود و تمراز علیه و ان بختی میشود بلکه و تمه نادیر مشغول بختی

و بنا بر اتقان بتعلیم از دست و متاع بند استیجابات و خطاب بخدمت ترقی و تعلیم او که مختص بر روح  
 انسانی است این همه مختص بجان است بدن درین همه آنکه صرف است آری صرف کشتن  
 جویان که عبارت از اراقة الدم است قابل امتناع نیست لهذا اراقة الدم در تن حیوان  
 نام خدا عبادت نیست بنام خدا ساختن و نذر کردن آن بنام خدا واجب است  
 لهذا اگر جانور بنام خود خدا شکر کرده شود بعد از ذبح کردن بنام خدا یعنی نافه مالک کشت  
 نشود و اگر در بار اراقة الدم بشکرت مالک نافه میماند چه اگر در جان نذر بزرگ میشود بمصداق  
 بگشت پس کشت بر مالک نافه میماند و بیست و هفتین مقتضای قیاس است در باب  
 اضحیه مقتضای ترک نموده شد بعضی که در اضحیه وارد است در ایام اضحیه پس قربت در  
 اضحیه بار اراقة الدم واقع میشود برخلاف قیاس پس خوردن گوشت اضحیه غنی را مضحیه را حلال  
 طیب است تطیباً لفیاض الرحمن چنانچه در کتاب اصول مسطور است و چون تعویب بار اراقة  
 در اضحیه خلاف قیاس بود مقصود بر ایام اضحیه گردید پس بنا بر علیه تضاد اضحیه بار اراقة الدم  
 چرا که اراقة الدم در غیر ایام اضحیه قربت نیست فلیمین له شل من عنده و تضاد عبارت است  
 از فصل فیل یا پور به از نزد خود چنانچه ادعبارت است از فصل عنین یا مور به و چون بعد  
 از گذشتن ایام اضحیه ادعبارت شد که برکت بنام اضحیه بود و مثل صوری او که اراقة ایام  
 است در غیر ایام اضحیه قربت نبود لهذا الصدق همین شاه ششده برای اضحیه واجب دید

از نام باشد و الا تعذیبی بقیمت شایسته که در کتب فقه و اصول مذکور است و باید دانست که  
 بدون مجروح شدن جانور و کشتن او قابل انتفاع و قربت نیست مگر در ایام اضحی که دیدیم که معنی ذبح  
 نامور بنام خدا که عبارت از تزکیه است لغزب کشتن و جان دادن آن جانور بنام خداست  
 نه اگر نام خدا بر ذبحه شتر ذبح است حکما و تمسدا برای حلال شدن گوشت آن جانور در انتفاع  
 او خواهد نظیر بقرب باشد چنانچه برای تقوی و ضیافه ذبح کنند یا بطریق گاه نامی و میزوی از  
 بیخ و شتر او و خوردن و خوراندن و غیره اگر کسی بگوید که روایات منقوله کما سیحی از تفسیر پور  
 لو ان سلما ذبح ذبحه و تصد بجهتها التقرب الی غیر الله تعالى صار متدا و ذبحه ذبحه مرتبه  
 و همچنین از در مختار ذبح لقدم الامیر و نحوه کواحد من العظام و یحرم لانه اهل به بغیر الله و لود و کعبه  
 باسم الله و ذبح لولوی لکنیف لاجرم الی ان قال لانا لاشی الظن باسم الله تقرب الی الادی  
 به الذبح صریح است یعنی ذبح و تحرکه عبارت از اراقة الدم است قربت است و قابل تقرب  
 اگر تقرب بان لبوی غیر الله کند ذبحه حرام میشود و اگر تقرب لبوی خدا کند حلال میشود و ذبح  
 عبارت است از تقرب به لبوی غیر الله تعالى و ذبح الله عبارت است از تقرب لبوی الله تعالى  
 پس لبوم بودن اراقة الدم قربت منافی این روایات است و الضاد داخل ذبح کردن  
 بر اهلان دوم امیر اگر چه بزرگ نام خدا است اما اهل به بغیر الله و عبارت در مختار صریح است  
 بر ایضا شتر و داد و نام زور کرد و بنام غیر خدا یعنی الی از قسم ما اهل به بغیر الله است نه انما اهل

بیزاید مقصود است بر آنکه در وقت ذبح ذکر نام غیر خدا یا تا کرده باشد و بدان الاشکالان  
 بکل منها جذرا <sup>لا</sup> یطلب فیہ التقریب و یستتم <sup>لا</sup> قد فتح الله تعالی عن الحق فیہ النطق الا انتم  
 فلا یجد علی ما فضل و انعم بس مکتوبیم و با الله التوفیق در حل اشکال اول که اراقة الدم  
 بوجوب اصول مقررده علم اصول که پیش شک و ریب در آن راه نیست اصلا قریب است  
 و این عبارات متغوله محول اند بر این که مراد از ذبح تقدوم الامیره الت که تقریب و نمود  
 بزبح که عبارت از اراقة الدم است گوی امیر و همچنین مراد از ذبح بعد از الت که تقریب  
 کرده شود بزبح بوی الله تعالی بکه مراد این است که ذبح کرده شود همراه تقریب تین مذکور شده  
 و حد که مشروط است یا بتقریب غیر شده که سب حرمت است و این تقریب الله تعالی حد که  
 حل است بزرگ نام الله تعالی در وقت ذبح با ناصدی باشد و کتب است که ذکر نام حق تعالی و تین بان  
 قریب است و تقریب که نام او تعالی و تین بان لا یرفیب است اگر چه مجرد ذبح و اراقة الدم  
 قریب نیست نه قابل تقریب بان و هر گاه که ذکر نام خدا تعالی قابل تقریب است پس بزرگ نام  
 خدا تعالی در وقت ذبح تین بتقریب بخدا تعالی بزرگ نام و خدا تعالی حاصل شده که مشروط حل است  
 و اگر کسیا مذکر الله تعالی کرده نشد اعتقاد توحید که اعظم القربات است قائم مقام ذکر نام  
 خدا تعالی و تین بتقریب بزرگ نام و خدا تعالی که مشروط حل است کرد اندیشه شده و بلوچ حلال کرد  
 و نام شفی خرم حبیب در صورت ترک ذکر نام حق تعالی بعد اول باقی است اعتقاد توحید

بجای ذکر میکنند بسبب حصول تقرب تبیین بکر نام الله تعالی در وقت ذبح بسبب وجود قائم  
 مقام ذکر که الله اسلام است در وقت ذبح با جمله اراقه الدم اگر چه قربت نیست  
 لیکن ذکر اسم حق تعالی قربت است و تقرب بان در وقت ذبح شرط حل و نجس  
 است و تقرب بذكر اسم خیرا و تعالی در وقت ذبح محرم فریجه است و همین است بر او  
 ذبح الله و ذبح لغیر الله و تقرب بذبح الی الله و تقرب بذبح بسوی غیر الله لیکن در عبارت  
 ذکر شده و طروده شد و شرط محذوف است و جار و مجرور است یعنی شرط محذوف است  
 نه بشرط مذکور و از جهت ظهور تعلق بندگی بخلط واقع شد و تقدیر عبارت چنان است  
 ذبح و تقرب لله ای بالذکر پس حذف کرده شد شرط که تقرب است و گفته شد ذبح این بیت  
 حل اشکال اول و حل اشکال دوم بدو وجه میشود یکی آنست که ایهلال لغیر الله عام است  
 از ایهلال با اسم غیر الله تحقیقا یا تقدیرا و هر گاه که ذبح برای عظام و جناحه قدم امیر کرده شود  
 ایهلال با اسم او کرده شد تقدیرا گو یا که وقت ذبح بزبان گفته شد که باسم الامیر او باسم  
 العظیم و مانند آن و اگر در صورت تحقیقا ذکر نام الله تعالی کرده شده باشد باینطور که در  
 وقت ذبح باسم الله الله اکبر گفته شده باشد جناحه شیر است بان قول صاحب  
 در مختار و لو ذکر علیه اسم الله تعالی ذبح مرد او میشود از جهت وجود شرکت در تقرب در  
 وقت ذبح از جهت وجود ذکر اسم الله تحقیقا و وجود ذکر اسم غیر الله تقدیرا گو یا که

گفته شد با اسم الله اکبر و با اسم الامیر اکبر و شسته گشت بتقریب بذكر اسم  
 غیر الله تعالی در وقت ذبح محرم ذبحه است چنانچه قول ابن مسعود رضی الله تعالی عنه در  
 التیمیه مشیر بدان است از اینجا صاحب بدایه لغت طبرستان ذکر آنجا نفس مجرد چنانچه  
 بعد از ذکر خدا شد الله تعالی و حل و حل بودیم است که تقریب بذكر اسم در وقت  
 ذبح تعظیم ذکر است و ذبح کردن را می گویند و میروانند آن تعظیم حقیقی و نفس لامری  
 است در امیر او تعظیم ذکر می تعظیم تعالی است و تعظیم نفس لامری تعظیم حالی پس در صورت  
 مکرر شکر و ذبح شدن از جهت وجود تعظیم غیر الله همان حال مکرر تعظیم تعالی  
 بلکه این حال در هر کجا که شکر تعظیم غیر الله در وقت ذبح همان حال محرم ذبحه میشود و شکر  
 تعظیم غیر الله در وقت ذبح همان حال بطریق اولی محرم خواهد شد فان لسان الحال بوضع من لسان  
 لسان البقاع گفته بحال و لسان الحال لا یکذب المقال مشهوره و این جانو تعظیم غیر الله تعالی بیشتر از وقت  
 ذبح است مبرور اند بعد از محرم و دیگر نمیشود بسبب عدم وجود تعظیم غیر الله در وقت ذبح فکرمین  
 اصل بر لینه الله فوضیح بعضی وقع الفرق و برید و حل اشکال فانی دارد میشود که اگر تعظیم بکند تا  
 و حد باشد شکر ذکر غیر الله تقدیر باشد بر مقتضای حل اول چنانچه در صورت ترک ذکر نام  
 تعظیم از جهت بودن اعتقاد و تجدید قائم مقام ذکر و یا تعظیم حقیقی حقیقیه باعتبار نفس الله  
 باشد بر مقتضای حل و دوم چنانچه در بدایه و لسان و صحایب ذکر نام حق تعالی از جهت آن با

شرح ماورد بحکم مکه معظمه لازم می آید جل ذبجه از جنت وجود تعظیم خالص حق تعالی بی شکست چنانچه  
 لازم می آید حرمت ذبجه از وجود شکست تعظیم بزرگ غیر الله تعالی تقدیراً حقیقه چنانچه در هر دو محل گفته شده  
 و الا لرک لیس لعدم الاتقار بزرگ الله تعالی تقدیراً اخذ بحقیقه بالاجماع و جواب از این ایراد است  
 که شرط اول ذکر الله تعالی بنص قرآن ثابت شده است فکلوا مما ذکر اسم الله علیه و ایضا  
 تا کلوا مما یذکر اسم الله علیه و ذکر در لغت یا کردن را میگویند یا کردن قلبی را میگویند چنانچه  
 عبادت و معاملات شرعی نیت چنانچه در ایمان و طلاق و عتاق و ایمان بیع و فسخ و زوجه  
 مانند آن که متعلق با الفاظ از بزرگ خالص قلبی هیچ اعتبار ندارد و در حصص آورده کمال ذکر شرعی  
 و اجباگان اوستجا لایقند شیئ منه حتی یلیفظ به و بسمع نفسه و اهل الاله که در اهل به بغیر الله مذکور است  
 اگر چه از قسم ذکر است لیکن کنایت است از هیچ برای غیر الله چنانچه پیشتر تحقیق کرده شد و ذکر  
 از این جهت مخصوص بزرگانی شده بلکه محمول شد تعظیم غیر الله ذکر او تقدیراً حقیقه و فی نفس الامر بخلاف  
 ذکر الله که نص شرط ذکر الله صریح است در شرط ذکر کنایت از شرط تعظیم الله بنا بر این است  
 ذکر اسالی شش و امام شافعی صاحب این اند بظنم ذکر الله سالی تحقیقی باشد تقدیری نه تعظیم  
 از ذکر اسالی در نفس امری اگر چه تعظیم نفس الامر می ملازم در وجود است هر تعظیم اسالی تقدیری و فافهم  
 دقیق بندها متروک التسمیه عداً ارجحاً میگردند از جهت قیام طه توحید بجا می گرد و ایمان است خفیه  
 در صورت نیسان قایلیم بهیم و متروک التسمیه یا ارجحاً میگردیم و متروک التسمیه عداً را

محال نمی نوسم که ذکر عام از ذکرانی موجود است از جهت عقل نقص و لانا کلوا اما لم نذكر اسم الله  
 عليه وتفصيل این است فقہ و اصول مسطور است بر زبان فقہاء و اصولیین مشهورین مشرفی شرح  
 الی کتب الفقه و اصول اوالی العلماء الفحول و کلام هنوز موضع نظر است چرا که ذکر قلبی محض در غیر  
 استیاری ندارد آن ذکر قلبی که بر وقت آن جوارح ترکیب هستند که این ذکر قلبی را در شریعت و عبادت  
 است خالص و بی هیچ تعاطی که بدون صدور کلمات و قبول مشغول شود چنانچه اگر کان نماز که از آن  
 اعمال و جوارح هستند خالصتیا موقوف و نماز مقصود از آن زبان نیست بلکه مرکب است از آن  
 زبان و اعمال و جوارح غیر از زبان با وجود آنکه نماز در آن است اتم الصلوة الذکری و الصلوة  
 تنهی عن الغف و منکر و ذکر آمد که شریعت بیان است و معنی القیاس بر کمال حج و مانند آن  
 و در حصین آورده نیست ذکر محصر فی التهلیل و التب و التکبیر بل کل مطیع لله تعالی  
 فهو ذکر و جواب این نظر آنست که ذکر محصر بر زبان نیست لیکن اجماع امر شرعی شرط است  
 اگر شیخ امر اعمال جوارح نموده باشد عمل جوارح ذکر است لا تخیر و اگر از زبان ذکر کرده باشد  
 پس بفظ آنی ذکر است لا یدر و امر و در هیچ ذکر اسم مطلق کرده هیچ عمل جوارح امر کرده بر این  
 پس ذکر معانی شمس شد چرا که ذکر قلبی محض در شریعت عبرتی ندارد بلکه آن مخفی در دست  
 در کرده و در هر یک منظمه و طواف خانه کعبه و سقا نمودن ما سوره جدا هستند و ذکر نام خدا در وقت  
 و سج بر نام و شمول با محور جدا پس گفتار ذکر نام خدا در وقت سج و در هر یک از این و در هر یک از آنها



بقیام و موعود است از قرأت قرآن و اذکار و پرکلماتی پندار میسرلی فی دفع الاستحکامین و اذنی نزل  
بالتی که گفته شود که حرمتی بر او بر قدم او بر اگر چه ذکر اسم الله کرده شده باشد از جهت ارشاد و استیجاب  
و العیاذ بالله نه از جهت بودن وی از قسم ما اهل بیت بغیر این دنیا آنچه عبارت تفسیر نیست بوری که  
در فتح الغزیر نقل آورده شد شیر بدالت محامد و بر این طریق هیچ اشکال در او نمی شود و فایده هم کن  
من الشکرین و شد خیر الناس من و آنکه گفته که اگر در زمین آدمی که نذر جان و بنام مرده کرده است  
گشت این جانور باشد پس گفته میاید که اگر عوض آن جانور گشت خریده بفقیر او حرام اند آن نذر  
در زمین او داد شود پس تقرب بیدج نذر بنام آن مرده کرده آید و الا مقصود ثواب رسانیدن  
بگشت او بنام آن مرده بوده نه تقرب بیدج نذر بنام آن مخفی نماید که او اوقیم در زکوة و کفارة  
و صدقة الفطر و عشر و خراج و نذر زرد مایان جاز است و نذر امام مالک است ضعیف و احمد جاز است  
اتباء المندرجین کما فی الیهدای و الضحای یا خبا نچه در کتب نذر گوید است پس معلوم شده که دفع عوض  
منذ و رجه نهد است پس مقصود نذر ثواب گشت جانور نذر و بنام مرده رسانیدن باشد  
و بدین از اختیار کنند تبه کما بالمقصود یا رواند اند این بنا نچه نذر است غنیمه غنمه است و خروج از مخرج  
خلاف مندرج مطلقا است چگونه شکر که صحیح لازم می آید و آنکه گفته اند این را بزرگ حاصل کرد و خیار  
لغت و عرف است اگر ابدال بمعنی ذبح نیامده در هیچ وجه عبارت است و از این است نذر هرگز که  
نذر نهدید و نخواهد شد مخفی نماید که ابدال مایان را بمعنی ذبح گوئی گیریم بندا ابدال در اصل است بمعنی

بوجه انصاف است نزد رتبه هلال و مبین از او است حق و مطلقاً است عرفاً بقوله قد تشبیه چنانچه در  
 اهلان صبی و در قرین تبیل است اهل بلعیر الله جنبه از امام اعظم است تفسیر خواهد آمد پس  
 بلعیر الله کنایت است از روح بسم غیر الله زیرا که هر که حکمه عبادت مشرکانه بوقت روح جانور  
 بنام پر خدا روح مرت بر آن جانور برای بفرخند او گفته شد اهل بلعیر الله واراده کرده شد روح با  
 غیر الله بلکه اهل منسل و روح است این معنی فرج شد بار بلعیر الله معنی بسم غیر الله شده که  
 تریب تجرید الهی شود کما قال بک مجموع اهل بلعیر الله کنایت است از روح بسم غیر الله بطریق  
 ذکر لازم و اراده الملزم چنانچه در سایر کنایات مثل طایفه العنقا کنایت است از غیرت  
 و مرکز طایفه غائب از عنقا و زیر مفهوم نمیشود بلکه مجموع طایفه العنقا و کنایه دلالت بر غایب  
 میدارد و علی بن القیاس فی جمیع الکلیات یا میگوید که اهل هلال و رتبه معنی منکر کردن آواز است  
 و مراد از آن بلند کردن آواز است در وقت فرج پس بچند مورد لازم نمی آید و تحقیق مقام است  
 که اهل هلال در اصل لغت عرب معنی بلند کردن آواز است کما زعم <sup>در</sup> اهل هلال هلال و اهل هلال صبی  
 و اهل هلال چ و اهل هلال فرج از آن شده است کما زعم <sup>در</sup> ایضاً اما اول پس در کتب لغت اهل هلال <sup>در</sup>  
 راهه نودین د آواز بر دستن د با یک کردن کوردک تفسیر کرده اند و اشتقاق <sup>حلال</sup> در است هلال از  
 هلال معنی نراست و خاصیه اشتقاق باب افعال و استفعال متضمن است که اصل معنی هلال  
 است آه نودین است چنانچه برابر علم تلفظ پرشیده نه خواهد بود و تقدیم این معنی

هلال

معانی دیگر مشیر بر است و قول قاضی بیضاوی الابهلال اصله بر ویته الابهلال چنانچه عقرب ذکر کرده  
خواهد شد تصریح است بر آن و اما الثاني پس بدانکه اهل از اصل منی خود که ماه نوید است نقل کرده  
شده است بسوی بلند کردن آواز باز نقل کرده شده از آن بسوی رفع صوت مطلقا چنانچه از  
قاضی بیضاوی و امام رافع عقرب ذکر کرده خواهد شد و از شروع معنی مطلق رفع صوت است  
ابهلال صحیح و اهل صبی و اهل نوح چنانچه از امام زاری عقرب نقل کرده خواهد بود و در تاج المصادر بعد  
ابهلال بمانه نویدین و آواز برداشتن گفته و منه قوله تعالی و اما اهل به غیر آمده ای نویدی علیه لغیر اسم  
و کلمه منه متعارف است و از ذکر معنی بعد ذکر معنی اصنافه در تخیل و ازین عبارت معلوم میشود  
که در معنی و در تخیل و در معنی و در معنی و در معنی و در معنی و در معنی و در معنی و در معنی و در معنی  
عند النرج است و اصل معنی مطلقا ماه نوید است و رفع الصوت اصل معنی رفع الصوت عند النرج  
و عند الولادة و عند الحج است پس لفظ اهل در این معانی متعارف گشته فصلا کما شترک فیها  
چنانچه عبارت هراج مشیر بر است چنانچه استهل الصبی ای صحاح عند الولادة و اهل المقتم اذا  
رفع صوتی التلبیه و اهل التسمیه علی الذبیحه قوله تعالی و اما اهل لغیر اسم به ای نویدی علیه لغیر اسم  
و اصله رفع الصوت این قول صاحب صحاح و اصله رفع الصوت تصریح است بر بطلان معنی تخیل  
اصلیه مطلق فانهم در عبارت معالمتنیزیل که عقرب ذکر کرده خواهد شد چنانچه قال حتی قبل لکل ذابح  
فان لم یجهر بالتسمیه قبل مشیر است بدون این معانی از شروع معنی رفع الصوت آمده و در صحاح

و بدون اهل و در عرف یعنی ذبح جانچه یعنی لم یجدوا اهلا معنی لهذا است بدل معنی را قتل نفسیه یا علی  
ایمانت غیر ذبح البعوت خاصه بتیانید تا فهمم و لازم نمی آید از بودن اهلا معنی ذبح صحت است  
شد مانند صحت ذبح شد جانچه در علم امرل مغرر شده و لازم من مترادف الففین بحدّه اقامه کل مشا  
آخر بقال صلی علیه و آله و آیتان و اما علیه شمره عا بر شود بخلاف صلی علیه با وجود او که صلی و در عا مترادف  
المعنی است همچنین اهل ذبح مترادف المعنی باشند و اهل نیز گفته میند معنی باشد بدون تقدیر  
باسم ذبح نیز گفته میند معنی باشد بدون تقدیر این دفعه در مقام آنست که اهل دلالت بر ذبح  
باسم یارد بخلاف ذبح پس ذبح محتاج بقسم باسم نشود پس گوید که اهل مرادف ذبح باسم  
ذبح فقط پس بوضوح بوقت که حمل اهل بر ذبح محتاج بقدر باسم نیست تا که بسبب احتیاج  
تقدیر آن و عدم بودن اهل معنی ذبح در لغت عرب قریب تحریف کلام الهی شود و کما علم غرض  
تحریف لبروی ایه تفسیر قاطبه در از انصاف است و بدون جاوه اعتساف است و العیاذ بالله  
من ذلک آنچه از تعبیر پیش بوری نقل نموده دلالت میکند بر اینکه قصد تقرب و ذبح لبروی  
غیر خدا محرم و نجسه است از آن جهت که ذایج بقصد تقرب بسوی غیر خدا مرتکب میشود و ذبیحه مرتد حرام  
است و دلالت نمیکند بر اینکه مجرد او از آوردن و ششهره دادن بر جانور که این جانور نام غیر خدا  
است صلی از ذبح آن جانور حرام میشود اگر چه ذایج مسلم باشد و در وقت ذبح نام خدا آنها ذایج  
نداری اگر همون مانده که تقرب بسوی غیر خدا مانده بود و ذبح نماید بر همون قصد اگر چه بوقت

فوج نام خدا آنها را گذراند که قصد او تقرب بغير خدا بود و بسيج او بخير فرستاد و او از آوردن  
دشمنه نمودن که اين جانور براي غير خداست همچو دخل در حريمته ندارد بلکه آواز  
دنده مرتد ميگردد پس اگر در وقت ذبح نام خدا آنها را گذران جانور حلال نميشود  
از ائمه زبسيه مرتد است نه از اينکه بسبب ششپاره دادن بنام غير خدا حرام شده  
مانند سگ و خوک که ما فهم چنانچه طواف خانه کعبه از اين سبب مقبول نبود که  
فلا يقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا نه از اين که بسبب آواز کردن بنام  
تبان در راه بوقت آمدن بخانه کعبه خانه کعبه العباد با الله بمنزل است که در دينه و قابل  
تقويم لطواف نماز بلکه خانه کعبه معظم و محرم است و طواف کتبه از جهت نام  
تبان گرفتن در راه مرتد است و طواف مرتد مقبول نيست همچنين آن جانور  
حلال است و با او از آوردن مشرکان بنام غير خدا مانند سگ و خوک نميشود  
و بسيج بزرگ مشرکان حلال نميشود از اينکه ذابح مسلم نيست نه از اينکه مذبح  
مانند سگ و خوک شده است ما فهم و محقق نمايند که مشهور نزد اهل اسلام است  
که جانور را بزرگ نام خدا که شرط ذبح است ذبح نموده گوشت او بفقير فقير را نهد  
و فاکه دخل و در و خوانده ثواب آن گوشت و اين ختمات برده ميرسانند  
و اين طريق را بچ است بيان سلمان و اين همه امور صحابه مستند

دلالت کنند بر توحید اهل مجلس نه این که این همه امور از قسم حسانت  
طریق هستند برای رسانیدن جان جانور بار و اح مردگان یا برای تقرب آنها  
چنانچه سبب کمالی متعین است برای این که این سخن فاسد است بر مسلمانان و مایا  
ماورستیم بظن الوهمین خیرا چنانچه پیشتر باین معنی اشارت نموده شد  
فقد آری اگر بقرائن قاطعه معلوم شود که این فاعل را تقرب بار و اح مردگان منظور  
است نزد جمهور کافر است و بعضی مشایخ درین صورت هم کافر نمی گویند  
لا یغلب لاشی الثمن بالعلم چنانچه از شرح و بیانیته نقل خواهد آمد و آنکه گفته  
ذکر نام خدا را آن جانور وقتی فائده میدهد که خلاف این شهره آواز دیگر  
و سخنی که ما ازین کار بر کشیم که قصد تقرب بغير خدا بود محفی نماند که این اعترا  
اول دلیل است برین که آن جانور بشهره دادن و آواز کردن بنام غیر  
خدا حرام مانند سک و توک نشده بود بلکه صرف قصد تقرب بغير خدا حرام  
بود که صفت فاسد است نه صفت آن جانور و صفة الشیء علیقوم المیشی  
آخر پس خبیث فاسد شد نه آن جانور که فهم فان بخیث من قام به القصد  
انجیث و هو القاصد لیس الا و جناب العبد الغیر صاحب مقصد ای زمان بودند  
و سند ای زمان و کرات و مراتب بیست و دو وعظ او شان حاضر شده

بودم و تحقیقات عجیبه و غریبه از زبان فیض ترجمان ایشان شنیده ام و این کلام منقول از  
 جناب ایشان محل تعجب و حیرت است شاید که بعضی شاخ بگرد تبیس را می تریج باطل  
 خود در تفسیر فتح الغریر درج کرده باشند نمی بینی که تفسیر ما اهل بغیر اند تفسیر خود تفسیر  
 برای است همه الفاظ قرآن مجید محمول بر هرب معنی لغوی نیستند بلکه بسیار از آنها منقول  
 هستند بقول شریخی چنانچه صلوة و زکوة و نکاح و طلاق و غیر آن و بسیاری از قسم  
 و کنایات و دیگر فنون کلام هستند همه را محمول بر معنی لغوی ساختن تفسیر قرآن مجید است  
 برای در باب تفسیر و حدیث قاطبه تفسیر ما اهل بغیر اند ما ذبح علی اسم غیر اند نموده  
 در تفسیر جلالین آورده و ما اهل بغیر اند ما ذبح علی اسم غیر اند و در تفسیر مدارک آورده  
 و ما اهل بغیر اند ای ذبح لاصنام مذکر علیه اسم غیر اند و اصل الاهلال رفع الصوت  
 ای رفع به الصوت للصنم و ذلک قول اهل اهل اهل علیه باسم اللات و الغزى و نیز در تفسیر  
 مدارک آورده اینست ما اهل بغیر اند ای رفع الصوت علی ذبحه باسم غیر اند و در  
 تفسیر بیضاوی آورده و ما اهل بغیر اند ای رفع به الصوت عند ذبحه للصنم و الاهلال صلوة  
 روتیه الهلل یقال اهل الهلل و اهلته لکن لما جرت العادة ان یرفع الصوت بالتکبیر اذ  
 رای سمی ذلک اهل الاثم قیل یرفع الصوت و الکیان لغیر و در تفسیر احمدی گفته که ما اهل  
 بغیر اند معناه ما ذبح لاسم غیر اند تعالی مثل اللات و الغزى و اسماء الالهیة و غیر ذلک

قال ابو بصير رحمه الله او ذكر مع اسم الله تعالى ان قال ومن يستغنى عن التوبة التذرة لله  
 كما هو الاسم جمال طيب جنانة نقل تام اين عبارت من بعد کرده خواهد شد ان شاء الله تعالى در  
 در تفسير جمانی آورده است اما اهل ای صورت نیز با اسم غیر الله به ای بسبب و بجهت  
 و در تفسیر عالم التزیل در تفسیر سوره قدر آورده و اما اهل با غیر الله ای مانع للاصنام و الطواغیت  
 و اهل الانهال رفع الصوت كانوا اذا سبحوا لا اتيهم رفوف اصواتهم بذكر ما يجري ذلك من  
 امرهم حتى قيل لكل ذابح وان لم يجهر بالتسبيح و قال الرضيع عن النيس وغيره و اما اهل الله  
 ما ذكر عليه اسم غير الله و در تفسیر سوره مائده گفته و اما اهل با غیر الله ای ما ذکر علی ذبحه اسم  
 غیر الله تعالى و در تفسیر سوره اعراف گفته و اما اهل غیر الله به هر ما دوح علی اسم الله تعالى  
 و در تفسیر در مشهور آورده اخرج ابن المنذر عن ابن عباس فی قوله ما اهل الذبح و اخرج ابن  
 ابی حاتم عن مجاهد و اما اهل قال ما ذبح بعیر الله و اخرج ابن ابی حاتم عن ابی العالیة و اما اهل  
 غیر الله بقول ما ذکر علیه اسم غیر الله تعالى و امام راغب گفته لا اهل الله رفع الصوت عند ذبحه و الله  
 ثم استعمل لكل صیغ و به شبه اهل البصی قال تعالى و اما اهل بنی اسرائیل ما ذکر علیه غیر اسم  
 و هر ما کان ذبح لاجل الاصنام و امام فخر الدین رازی در سوره مائده تحت قوله تعالى ما اهل  
 غیر الله گفته لا اهل الله رفع الصوت منه يقال فلان اهل الذبح اذ البی و منه استعمل البصی و هر  
 صرحة اذا ذبحه كانوا یعلمون عند الذبح باسم اللات و العزى فحرم الله ذلك و هر ما



آورده و بگوید ان یذکر مع اسم شدت یا غیره و چون بقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان و بعد گفتن سبیل احمد ان  
 یذکر موصولا لا موصولا فانیکره و لا یحرم الذبیحه و هو المراد بما قال و نظیره ان یقول بسم محمد رسول الله لان الشکة  
 لم توجد فکین الذبح و قاله الا انیکره لوجود القرآن صورة فیتصور بصورة محرم و التائین ان یذکر موصولا علی وجه العطف  
 و الشکة بان یقول بسم الله و فلان او بسم محمد رسول الله لانه الدال فیمحرم الذبیحه لانه  
 اصل بنزله و التائین ان یقول مفعولا عنه صورة و معنی بان یقول قبل التسمیة و قبل ان یضیح الذبیحه او بعد الذبح و هذا  
 لا یجس لما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال قبل الذبح اللهم تقبل منه عن ائمه محمد من شهیدت بالوجود ایتمه  
 روی بالبلاغ و الشکر هو الذکر الخاص المحرر علی ما قال ابن سعوی رضی الله عنه جرود التسمیة انتهى و تفسیر احمدی این  
 عبارت بر این تفسیر نموده و گفته و من سبها علم ان البقرة المنذورة لاولیاء کما هو الرسم زمانا حلال طیب  
 لم یذکر اسم الله علیه وقت الذبح و انما لو انیزد و نهالهم انتهى و در حاشیه سلفه بر این قول که حلال است  
 است باید تجتنب و اما اصل بنوعی الله و اما بحسب التذکر فقد تقر بان التذکر لغير الله حرام و ضرور اولیاء ما دل بان  
 التذکر بعد قولوا اللهم انی و ربکم یومنون بربکم انما یذکر اسم الله انکم تم بایاته و معنی  
 و ما لکم ان لا تأکلوا مما ذکر اسم الله علیه و قدا فضل لکم ما حرم علیکم اول دلیل است اینکه  
 مراد از اصل بنوعی الله و بحسب بنام غیر حلال است که در وقت ذبح نام غیر خدا ذکر کرده شده باشد چه اگر امر بخوردن  
 ما ذکر علیه بسم مطلق است و مطلق از کتاب الله جاری باطلاق خود باشد چنانچه بعد از لقب خود کما تقر  
 فی عدم الاصول بسبب بنا و عاذا ما ذکر اسم الله مطلقا حلال شد خواه فعل از وقت ذبح نام غیر خدا شمرده داده شده

و با نیاوردن بنا بر او در تقصیل حرام علیهم ابن قولی تحقیقات در اول صورت نماید حرمت علیکم المیتة اللحم  
 و لحم الخنزیر و ما اهل غیر الله به المنخنقة و الموقوفة و المتردیه و النطحة و ما اكل  
 السبع الا ما ذکیتہم و ما یج علی النصب و انما یستقیم ابان ان لحم حیوان غیر منقرض بن زین  
 بر او در اول حیوان است قل لا اجدی فیما حی الی محر ما علی طاع علی طعمه الا ان یکون ذی  
 ارنه ما سفوح اللحم خنزیرین فانه حسن و فسقا اهل غیر الله به حیوانه لحم الخنزیر  
 اختیار کرده و بر تقدیر این به غیر شد که حرام است غیر او که شمشیر باشد که عدل مقتضای این است  
 و اگر علیه شمشیر که غیر حرام علیکم است جز شمشیر است منی و مملکان اما کما کلم الله  
 علیه الی اخرها پس بر ذکر نام شمشیر کرده شده باشد در وقت سجده بر حرام است و نه داخل در این است  
 بر حد است که داخل در کلام اما اگر شمشیر علیه که غیر از حرام علیکم است و نه استلال من مباح الوقت  
 مباح آخر حرمت میتة غیر آن از دم سفوح و لحم خنزیر و منخنقة و موقوفة و متردیه و نطحة و ما کون سباع و اشیاء  
 که در آیه تحویم مذکور است در وقت پیش بالفرد حرمت نیم که اهل به غیر الله است و حرمت در این است  
 در زنجیر حرام بعد از لحم الخنزیر نیز حرمت لغیرها جگر کبد این نیم اگر او حرمت لغیرها باشد لازم است  
 حقیقه و مجاز در لفظ حرمت جگر او در اسناد حرمت لیسوی حرام لغیرها از انبل المیتة حرام مجاز در اسناد  
 که لفظ حرام است چه اگر مراد از وی شمشیر است است یعنی حرمت فعل که آن انکل است ای المیتة منشا  
 لغیرت ای حرمت العمل و هر اکل در اسناد حرمت لیسوی حرمت لغیرها از انبل المیتة حرام بر تقدیر

بودن می خرام نغیره که آن اهل دانشند و دان بنام غیر خداست مجاز در سند الیه است ای اهل باطن به غیر خدا می رسند  
 در حرام رسد در حرام نغیره که آن لفظ حرام است حقیقه است چنانچه سند الیه در حرام نغیره چنانچه صدر الشریعت فرمودند که در  
 رسد رسد و تحریم لیسوی حرام نغیره حرام نغیره جمع حقیقه و مجاز میشود و لفظ سند که آن لفظ حرام است قصار کما اذا قبل الیه سند  
 الخیر ایدوان فی الامم بین الحقیقه و مجازی لفظ الحرام ان الحرام عند الخیر علی حقیقه و الیه علی معناه مجازی یعنی  
 منت احرث و عبارت تفسیر فتح الغزیر مشهور در تفسیره و اهل باطن نغیره است که در کلام گفته که اگر قصد تقرب بغير خدا  
 از دل دور کرده او از دیگر دیند که ما این کار کشیم آنوقت ذکر نام خدا در وقت ذبح فایده میدهد و اگر که حرام است  
 لغیر الله حرام نغیره شد آن صورت نمی بندد و کما این که مراد از وی مذکور بنام غیر خدا باشد بنامش به و دان بنام غیر خدا در  
 حالت حیا جاری که حرام نغیره او باطن با جمیع است چنانچه صاحب تفسیر فتح الغزیر هم بر این قایل است کما عرفت آنفاً

سأخ آخر استناد در قوله تعالى الا ما دکتیم نعرف الیه شیء اخر من سابع لفظه متروک و در تفسیر حقیقه  
 بخصت با اهل السبع یا الایمانی لکن است کانه قیل لکن با دکتیم من غیره از جهلان با استناد از تحریم است از  
 محراب یعنی حرم عیدم مانضی الا ما دکتیم فانه لکم حلال چنانچه اقول سند و اول قول علی ابن عباس است با جمیع استناد  
 بر وی ما تقدم از منحه که اهل نغیره است باطل با جمیع است و در تفسیر احمدی گفته و لا یجوز ان یؤمن استناد  
 تقدم الیضای یعنی حرمه الیه و الدم و لحم الخیر و ما اهل باطن نغیره که انصاف الیه یعنی لان بنده اشیاء حرام لذاتها  
 یحقها الحلی فی حال من الاحوال بدیل علیه ذکره بر ارفی القرآن بدون استناد و لانه لم یصغر و لا یجوز الیه لان الیه  
 الی ماتت بلا ذبح و الدم ظاهر الخیر لما کان لحمه کما یطعم الخیر الی الاستعداد و منی اهل باطن نغیره کما عرفت



على انه لا يخرجه من يد قباوي عالم كبرى آوده الذبح عند زواي الضيف تعظيماً له لا يحل اكلها وكذا عند  
قدوم الامير وغيره تعظيماً له والاداب يخرج عند غيبته النصف لاجل الضيافة فانه لا بأس من كذا في الحوزة <sup>المشرفة</sup>  
وذكر الشيخ ابراهيم المرزوي من اصحابنا انما يسجد عند استقبال السلطان تقرباً اليه انه افتى اسئل بخار  
تجرمه لانه مما اسئل به لغير الله تعالى اقل الرافعي هذا انما يدعي به استتاراً بقدمه كندسج العقيدة لولا انه المرزوي  
ومثل هذا لا يجري فيه التحريم والله اعلم كذا نقله بعض النقات ودر في قباوي آوده اعلم ان الله الذي يفتح  
السموات من اكثر العوام وما يؤخذ من الدراهم والشمع والزيت ونحوها الى ضرائب الاولياء الكرام <sup>تقرباً اليهم</sup>  
فهو باجماع باطل وحرام بالم يقصدوا صرفها للفقراء الا انما وقد اتى الناس من ذلك لسيما في زهرة الاعتصام <sup>تقرباً اليهم</sup>  
بسطة العلامة قاسم في شرح درو العباد ولهبذا قال الامام محمد لو كان العوام عبيدي لا اعتقدتهم <sup>ولا يبي</sup>  
وذلك لانهم لا يتهدون فالكل بهم يغترون ودر قباوي خيره ومجيبين <sup>المرزوي</sup> ودر الرافعي قال الشيخ قاسم شرح  
والله الذي يهدى الكفرة العوام على ما هم مشاكه كان يكون لان غايب امر ليضيه وله حاجة ضرورية  
فباتي تقرب بعض الصالحين <sup>سنة</sup> على اسمه يقول باسيدي فلان ان رزق غايبي او غني راضي او قضيت حاجتي تلك  
من الذهب كذا ومن الفضة كذا ومن المال او من الشئ كذا ومن الرمت كذا فهدى الله باطل بالاجماع لوجه منها انه  
تذخر لوقد الله للمخلاق لا يجوز لانه عبادة والعبادة لا تكون للمخلوق منها ان الله لم يدمت الميت لا يملك <sup>منها</sup>  
انه ان ظن ان الميت يتصرف في الامور دون الله وعقوده ذلك كسر اللهم الا ان يقال يا الله اني تريت لك  
ان شغيت مرليضي او رددت غايبي او قضيت حاجتي ان اطعم الفقراء الذين نيا ب حبيدة نفيسته <sup>الفقراء</sup>



نقل شده است قال بعض الخادوم اخذت على انه نذر صحيح الى آخره شمس بن است و از این جا معلوم  
 میشود که گرفتن خادم نذور را بر این که نذر صحیح است اگر چه حرام و سحت است لیکن بگرفتن مالک  
 میشود اگر چه سبب این مالک خبیث بود لیکن از جهت ملکیت آن خادم در نذور مقبول تصرف  
 کردن خادم در آن از دو نوع خالی نیست یکی آنکه کسی را بطریق تبرک و هدیه بس این شخص  
 نیز گرفتن آن حرام است چرا که این گرفتن نیز منبذ بر تصحیح نذر باطل شود پس گویا که این کینه  
 نذر قابض نذور بنام شیخ میشود و بهر حرام علی ما عرفت دویم آنکه چیزی نذور را ملک خود نمیدهد  
 کسی را بطریق هدیه و تحفه و بهر وجه یا ضیانت و غیر آن از انواع تملیحات غیر هدیه و کینه  
 را حلال طیب است و قوله صلوات الله علیه وسلم لک صدقة ولنا هدیة رمز بدین معنی است  
 اینجا است که تقدیر گفته اند العین تبدیل تبدیل المملک حیث آنچه در علم اصول و فقه مصرح است

تمت غلط نامه باجمعا

شماره	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۹	فند	ند	۹	۴	یقربونا	یقربونا
۲	۳	نبیه	نبیه	۹	۱۳	کم	کم
۴	۲	سلطان	مسلمانان	۱۰	۱۳	بطلان	بطلان
۵	۱۵	جز سید	برای پدید	۱۰	۱۰	من بعد	من بعد
۶	۱۵	افزانت	ماضانت	۱۳	۵	نجز راندن	نجز راندن
۷	۱۵	رکوب	مرکز کب	۱۳	۹	لفظ	لفظ
۸	۱	لونیته	لونیته	۱۳	۹	صحیح	صحیح

صفحه	سطر	عناص	صحت	سطر	عناص	صحت
۱۳	۱۳	مستی	۳۱	۱۳	مستی	۳۱
۱۳	۱۳	مستی	۳۱	۱۳	مستی	۳۱
۱۴	۲	مستی	۳۲	۲	مستی	۳۲
۱۴	۵	مستی	۳۲	۵	مستی	۳۲
۱۵	۲۵	مستی	۳۴	۲۵	مستی	۳۴
۱۵	۱۳	مستی	۳۴	۱۳	مستی	۳۴
۱۶	۲	مستی	۳۶	۲	مستی	۳۶
۱۶	۵	مستی	۳۶	۵	مستی	۳۶
۱۷	۲	مستی	۳۶	۲	مستی	۳۶
۱۷	۱۵	مستی	۳۶	۱۵	مستی	۳۶
۱۸	۲	مستی	۳۶	۲	مستی	۳۶
۱۸	۵	مستی	۳۶	۵	مستی	۳۶
۱۹	۱۳	مستی	۳۶	۱۳	مستی	۳۶
۲۰	۱۵	مستی	۳۶	۱۵	مستی	۳۶
۲۱	۱	مستی	۳۶	۱	مستی	۳۶
۲۱	۲	مستی	۳۶	۲	مستی	۳۶
۲۲	۳	مستی	۳۶	۳	مستی	۳۶
۲۳	۵	مستی	۳۶	۵	مستی	۳۶
۲۳	۱۵	مستی	۳۶	۱۵	مستی	۳۶
۲۴	۱	مستی	۳۶	۱	مستی	۳۶
۲۴	۲	مستی	۳۶	۲	مستی	۳۶
۲۵	۴	مستی	۳۶	۴	مستی	۳۶
۲۶	۱۳	مستی	۳۶	۱۳	مستی	۳۶
۲۷	۳	مستی	۳۶	۳	مستی	۳۶
۲۸	۵	مستی	۳۶	۵	مستی	۳۶
۲۸	۱۵	مستی	۳۶	۱۵	مستی	۳۶
۲۹	۱	مستی	۳۶	۱	مستی	۳۶
۲۹	۱۳	مستی	۳۶	۱۳	مستی	۳۶
۳۰	۹	مستی	۳۶	۹	مستی	۳۶
۳۱	۴	مستی	۳۶	۴	مستی	۳۶
۳۱	۱۵	مستی	۳۶	۱۵	مستی	۳۶
۳۱	۸	مستی	۳۶	۸	مستی	۳۶

تاریخ دوازدهم ذیحجه ۱۲۵۹  
 هجره در بندر سموره بمبئی مطبع  
 نمودند که خوانند و مطبع دارم  
 و اگر سینه که کلامم

والدی  
 مستحق شکر  
 آواز است  
 در  
 نوری  
 چنوی